

نقش اجتهاد در تدوین علوم انسانی اسلامی

حسن معلّمی*

چکیده

با توجه به قلمرو وسیع دین مبین اسلام و شمول آن نسبت به مسایل فردی، اجتماعی، روحی، جسمی، مادی، معنوی و همه ابعاد و شئون انسانی و ارتباط تنگاتنگ علوم انسانی همچون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، حقوق، سیاست، تعلیم و تربیت با جنبه‌های معنوی و روحی و فردی و اجتماعی انسان، پیوند عمیق اسلام و علوم انسانی روشن می‌گردد. هم‌چنین نحوه دستیابی به معارف قرآن و سنت و عقل بدیهی و قریب به بدیهی نیز جز با تلاش علمی و با مهارت در متون و منابع دینی از طریق آشنایی عمیق با لغت، ادبیات، فصاحت و بلاغت، رجال، قواعد تفسیر و حدیث، قواعد اصول، مباحث عقلی و ملازمات عقلی و امثال آن نیست؛ این امور نیز همان اجتهاد مصطلح است؛ پس تنها راه دستیابی به علوم انسانی اسلامی، بهره‌گیری از اجتهاد است.

کلید واژه‌ها: اجتهاد، علوم انسانی، علم دینی.

* استادیار دانشگاه باقرالعلوم (ع) و استاد حوزه علمیه

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۶/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۵/۱۱

مقدمه

بحث علم دینی و علم برآمده از دین و یا مرتبط با دین و متأثر از دین از مباحث مهمتی است که محتوای آن تاریخ طولانی دارد؛ ولی عنوان، لوازم، ملزومات و قلمرو آن از مباحث جدید است و به دنبال آن بحث علوم انسانی اسلامی و برآمده از دین، نزدیک‌ترین و پذیرفتنی‌ترین بخش علم دینی است که بحث در چیستی و نحوه رسیدن به آن مهمّ و ضروری است. یکی از شیوه‌های دستیابی به علوم اسلامی، اجتهاد است. هدف مقاله حاضر پرداختن به نقش اجتهاد در رسیدن به علوم انسانی اسلامی است.

مباحث و مقدمات لازم جهت رسیدن به مقصود این مقاله عبارتند از:

۱. علوم انسانی و محدوده آن؛
۲. علم دینی، معانی و تعاریف؛
۳. اجتهاد (تعریف مبانی، لوازم و ملزومات)؛
۴. طریق نیل به علوم انسانی اسلامی.

علوم انسانی و محدوده آن

برای علوم بشری می‌توان طبقه‌بندی‌های مختلفی را ارائه داد، یکی از این دسته‌بندی‌ها تقسیم علوم به علوم طبیعی و علوم انسانی است.

موضوع علوم طبیعی جسم و ماده است و موضوع علوم انسانی، انسان یا فعالیت‌های مختلف بشری است. با این حساب علوم انسانی شامل علم اقتصاد، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، جغرافیا، قوم‌شناسی، زبان‌شناسی، تاریخ (تاریخ سیاسی، تاریخ علوم، تاریخ فلسفه، تاریخ هنر و نظایر آن)، آموزش و پرورش، سیاست، باستان‌شناسی، فقه اللغة، شناخت فنون، جنگ‌شناسی، اسطوره‌شناسی، پیری‌شناسی و امثال آن می‌شود.

مقصود مقاله حاضر از علوم انسانی، علمی همچون جامعه‌شناسی، اقتصاد، روان‌شناسی، حقوق، سیاست و امثال آن است یعنی علمی که موضوع آنها به‌طور اخص، انسان و انسانیت اوست و با سعادت و شقاوت و تکامل معنوی او مرتبط است چنان‌که بعضی از کتب در باب علوم انسانی اسلامی به چنین چیهستی اشاره کرده‌اند (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۶۲، ۱۱).

از آنجا که ادیان ابراهیمی و به‌خصوص دین مبین اسلام با هدف سعادت انسان و هدایت او به سمت بهترین زندگی و حیات - که سعادت دنیا و آخرت را به‌دنبال داشته باشد- از طرف خداوند متعال، توسط پاک‌ترین انسانها به جوامع بشری عرضه شده‌اند و قلمرو دین اسلام نیز مسایل فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، عقاید، اخلاق، احکام و مانند آن را در برمی‌گیرد، مسأله رابطه دین اسلام با علوم انسانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

علم دینی، معانی و تعاریف

شهیدمطهری در بین اندیشمندان مسلمان دوره معاصر، اولین کسی است که معانی مختلف اسلامی بودن علم را مطرح کرد. ایشان در مقدمه کتاب آشنایی با علوم اسلامی، چهار معنا برای اسلامی بودن علوم مطرح کرده است که عبارتند از:

۱. علومیه که موضوع و مسایل آن علوم، اصول یا فروع اسلام یا منابعی که بعضی از اصول و فروع اسلام با استناد به آنها اثبات می‌شود یعنی قرآن و سنت است مثل علم قرائت، تفسیر، حدیث، کلام نقلی، فقه و اخلاق نقلی.

۲. به علوم یاد شده علوم دیگری که مقدمه آن علوم است مانند ادبیات عرب، صرف و نحو، لغت و معانی و بیان، کلام عقلی، اخلاق عقلی، حکمت الاهی (فلسفه)، منطق، اصول فقه، رجال و درایه نیز اضافه می‌شود.

۳. علومیه که به نحوی جزء واجبات اسلامی است، یعنی علومیه که تحصیل آن علوم هرچند به صورت واجب کفایی بر مسلمین واجب است و مشمول حدیث نبوی معروف می‌شود: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» جست‌وجوی دانش بر هر مسلمان واجب است.

بنابراین تعریف، همه علوم دسته اول و دوم به علاوه علومیه هم‌چون ریاضیات، فیزیک و طب از جمله علوم اسلامی است.

۴. علومیه که گرچه قبل از ظهور اسلام وجود داشته ولی دانشمندان و علمای اسلام با بحث و بررسی بسیار عمیق، آنقدر مطالب ارزشمندی بر آن افزوده‌اند که آنچه از محیط اسلام پدید آمده با آنچه قبل از اسلام بوده است تفاوت آشکار و چشم‌گیر دارد. فلسفه اسلامی از این قبیل است (مطهری، ۱۳۶۲، ۹-۱۱).

می‌توان وجوه دیگری به وجوه چهارگانه فوق افزود؛ از جمله:

۵. علومی که در حوزه فرهنگ اسلامی رشد و نما یافته و تعالیم کتاب و سنت در جهت‌گیری و باروری آنها دخالت به سزایی داشته است به نحوی که اگر این تعالیم متعالی نبود، آن علوم به هیچ‌وجه به شکل و صورت امروزی پدید نمی‌آمد. فلسفه اسلامی به معنای عام (از فارابی تاکنون) و به‌خصوص فلسفه ملاصدرا و تابعین ایشان مصداق مشخص این وجه به حساب می‌آید.

۶. علومی که به شیوه اجتهادی از متن دین برآمده و با مراجعه به منابع و متون دینی (عقل، کتاب و سنت) با قواعد و اصول خاص و علوم مقدماتی مشخص، استنباط شده است همچون علم فقه. ۷. علومی که بر متافیزیک و فلسفه و جهان‌بینی دینی مبتنی است. چون طبق یک دیدگاه در فلسفه علم، علوم بر متافیزیک خاص مبتنی است، حال اگر متافیزیک پشت پرده یک علم، دینی و الهی باشد آن علوم به اعتبار این متافیزیک دینی است (بستان و همکاران، ۱۳۸۶، ۱۲۶-۱۲۵؛ گیلیس، ۱۳۸۱، ۲۴۰-۲۳۲).

۸. علومی که هرچند به لحاظ محتوی و روش و غایت ربطی به دین ندارد ولی می‌تواند در خدمت اهداف دینی و خدمت‌رسانی به پیروان دین باشد (بستان و همکاران، ۱۳۸۶، ۱۲۳).

۹. علومی که به حقیقت برسند، اسلامی هستند. چون دین بیان‌کننده حقایق عالم است و هرچه این حقیقت یا بخشی از آن را در اختیار انسان قرار دهد فراداده‌های آن، دینی و آن علم نیز دینی است و طبق این تعریف همه علومی که به دنبال حقیقت هستند به هر مقداری که به حقیقت برسند دینی هستند.

در این مقاله، علوم انسانی در خدمت دین و یا با جهت‌گیری دینی و یا امثال آن مورد نظر نیست. هرچند این معانی نیز در جای خود مجال بررسی و اظهارنظر دارند ولی آنچه مورد نظر است معنای ششم آن می‌باشد یعنی علومی که به شیوه اجتهادی از منابع دین استنباط و اصطیاد شود؛ مانند فقه. در واقع این علم، علم اسلامی بالمعنی الاخص است، یعنی تعلق آن به دین صرف رشد و نمو در فرهنگ اسلامی و یا جهت‌گیری و یا در خدمت اهداف دین بودن نیست بلکه برآمده از متن دین است.

آنچه در حوزه‌های علمیه مرسوم است استنباط در بخش احکام از منابع دینی به شیوه اجتهادی است ولی در بخش عقاید و اخلاق و معارف به معنای عام هنوز از این شیوه (هم‌چون

فقه و احکام) استفاده نشده است و به نظر می‌رسد ضروری و لازم باشد که این مهم در بخش‌های دیگر دین نیز صورت گیرد.

اجتهاد (تعریف، مبانی، روش، لوازم و ملزومات)

اجتهاد در لغت به معنی تلاش و کوشش و تحمل مشقت است ولی در اصطلاح گاهی به ملکه و گاهی به تلاش و فعل اطلاق می‌گردد. یعنی گاهی گفته می‌شود ملکه‌ای است که به وسیله آن اقتدار بر استنباط و حکم شرعی فرعی از اصل، حاصل می‌گردد و گاهی گفته می‌شود به کارگیری توان در دست‌یابی به حکم و یا تحصیل حکم شرعی یا تحصیل حجت بر حکم شرعی (آخوند خراسانی، ۴۶۴-۴۶۳).

دلیل اختلاف تعبیر نیز این است که هرکس به یک جهت آن توجه کرده است. آن‌چه روشن است، اجتهاد با تلاش و ممارست پس از سال‌ها به دست می‌آید و یک ملکه و توان روحی و فکری فردی لازم است تا فرد بتواند عمل استنباط را انجام دهد و دو جهت در این امر ملحوظ است:

- ۱) وجود توان، قدرت، ملکه و اقتدار از طریق آموختن علوم و فنون لازم؛
 - ۲) به کارگیری آن در تحصیل حجت بر حکم شرعی و یا کشف حکم شرعی و امثال آن.
- منابع اجتهاد عبارتند از کتاب و سنت و عقل؛ و کاشف از سنت نیز گاهی خبر است و در مواردی اجماع و شهرت و امثال آن. برای دست‌یابی صحیح از منابع (کتاب، سنت و عقل)، علوم لازم جهت اجتهاد عبارتند از (موسوی خمینی، ج ۲، ۱۳۸):

۱. علم لغت و لغت‌شناسی و نحوه استفاده از منابع لغت و شناخت بهترین و متقن‌ترین کتب لغت و اصطلاح؛
۲. آگاهی و شناخت صرف و نحو (ادبیات عرب) و به کارگیری درست آنها که جز با ممارست و تمرین حاصل نمی‌شود؛
۳. شناخت فصاحت و بلاغت و موارد کنایه، استعاره، تمثیل و تشبیه و امثال آن و ممارست و تمرین در باب آن؛
۴. شناخت عرف و اصطلاحات عرف و معانی عرفیه و فهم عرفی در باب کلمات و لغات و در مخاطبات و محاورات؛

۵. شناخت معانی دقیق و نکات و ظرایف کتاب و سنت در کنار فهم عرفی. چون قرآن در مواردی از فهم عرفی و سطح عمومی فراتر رفته است، یعنی علاوه بر یک لایه و سطح فهم عرفی که برای همگان وجود دارد، معانی و بواطن فراوانی نیز مورد توجه و نظر دارد که جز با نکته سنجی و فهم عمیق و ممارست در باب آن حاصل نمی‌شود؛
- این مطلب در بخش عقاید و اخلاق و معارف بیشتر مورد نیاز است تا احکام؛ و چون اجتهاد مصطلح بیشتر در باب احکام بوده، به این نکته کمتر توجه شده است^۱.
۶. آگاهی به بخش‌های زیادی از منطق مثل (شرایط تعریف، اقسام تعریف، معنا، مفهوم، مصداق، قضایا، عکس‌مستوی، عکس‌نقیض و امثال آن، استدلال و اقسام آن، قیاس و اشکال آن، شرایط استنتاج، برهان، خطابه، جدل، مغالطه و اقسام مغالطه برای پرهیز از آنها)؛
۷. شناخت اصول فقه در بحث‌هایی که در استنباط حکم و معارف الهی مؤثر است مثل بحث اوامر، نواهی، عام و خاص، مطلق و مقید، حجج و امارات، ظهورات، مباحث عقلی و ملازمات و مصادیق حکم عقل و امثال آن و بحث تعادل و تراجیح و اصول عملیه؛
۸. شناخت علم رجال و رجال قابل اعتماد و کتب معتبر رجالی و داشتن قواعد و اصول در بحث رجال و نفی شبهات در این باب؛
۹. شناخت حدیث، کتب حدیث، درایة‌الحدیث، حدیث شناسی و امثال آن؛
۱۰. علم به تفسیر کتاب و علوم قرآن در حدّ لازم و قواعد تفسیر و مفسرین بزرگ و کتب مهم تفسیری؛
۱۱. آشنایی با فلسفه‌اسلامی در حدّ لازم (هم‌چون نه‌ایة‌الحکمة و یا منظومه مرحوم سبزواری) جهت فهم معانی دقیق و عمیق کتاب و سنت؛
۱۲. آشنایی با تاریخ فقه و اصول، تاریخ اسلام، تاریخ شیعه، تاریخ تفسیر و اجتهاد، کتب مربوط و بزرگان این علوم در حدّ نیاز؛

۱. امثال علامه طباطبایی و ملاصدرا و امام خمینی(ره) و شهید مطهری و استاد مصباح از این توان در معارف نیز استفاده کرده‌اند.

۱۳. آشنایی با علوم روز در مواردی که به فهم موضوع حکم و یا اخلاق و یا معارف دین کمک کند؛

۱۴. آشنایی با علوم انسانی در مواردی که کسی قصد اجتهاد در این علوم از منابع دینی دارد؛

۱۵. آشنایی با حقوق رایج در جهان جهت فهم دقیق و بهتر حقوق و فقه اسلامی در عرصه‌های مختلف؛

۱۶. آشنایی با علوم سیاست، جامعه‌شناسی و فلسفه سیاست در حد لازم، جهت فهم دقیق بحث‌های حکومتی و سیاسی و اجتماعی دین؛

۱۷. آشنایی با شبهات جدید در باب فهم دین، دیدگاه‌ها در باب تفسیر دین و مسایل زبان دینی و امثال آن؛

۱۸. آشنایی با فقه اهل سنت، جهت بحث‌های تطبیقی و تعادل و تراجیح اقوال.

در واقع بعضی از مقدمات لازم جهت اجتهاد در امور شرعی و فرعی فردی شاید مورد نیاز نباشد ولی در زمان حاضر اگر مسایل سیاسی، اجتماعی و حکومتی از یک طرف و مباحث فلسفه زبان و هرمنوتیک و شبهات دیگر از سوی دیگر مورد توجه قرار گیرد و نیز اجتهاد از احکام به عقاید و اخلاق و معارف توسعه پیدا کند شاید مقدمات مذکور هنوز کامل نباشد و اصول فقه موجود نیز باید تکمیل گردد.

طریق نیل به علوم انسانی اسلامی

قبل از ارائه طریق در تحصیل علوم انسانی اسلامی توجه به مقدماتی ضروری است:

۱. اسلام، دین جامع و خاتم است و به همه ابعاد و شئون انسان (روحی، جسمی، معنوی و مادی، فردی، اجتماعی و سیاسی، عبادی و غیر عبادی، اقتصادی و معیشتی و ...) نظر و توجه تام دارد.

۲. انسان، محور دین است و دین برای هدایت و سعادت و تکامل انسان در همه ابعاد به خصوص ابعاد روحی و معنوی اوست و بدین جهت باید در این باب در قرآن و سنت، به طور صریح و ضمنی و التزامی مطالب فراوانی وجود داشته باشد.

۳. علوم انسانی، علوم مربوط به انسان و ابعاد و شئون وجودی اوست و جنبه روحی و معنوی یا تمامی آنها مورد نظر است و یا وجه اصلی آن است. به عنوان مثال روان‌شناسی جنبه روح و روان انسان را مورد نظر دارد و جامعه‌شناسی جنبه اجتماعی انسان و علم سیاست، بعد سیاسی و اجتماعی و علم اقتصاد به روابط اقتصادی افراد و بهره‌کشی و بهره‌وری نظر دارد. حقوق و تعلیم و تربیت نیز همین‌گونه است.

۴. دیدگاه و نظر اسلام در باب هر موضوع و مسأله به دو گونه است:
الف) روشن و آشکار، به گونه‌ای است که هر کس با اسلام آشنا باشد بدان دیدگاه نیز آگاه خواهد شد مثل وجوب نماز، روزه، حج و امثال آن.

ب) وضوح و روشنی دسته اول را ندارد و نیازمند به شناخت لغت، ادبیات، قواعد تفسیری و قواعد فهم دین و حتی رجال و حدیث و امثال آن است و به‌ویژه به دلیل دوری از دوران بعثت و اهل‌بیت عصمت علیهم‌السلام و وجود مشکلات و مسایل فراوان در راه فهم دین، تجزیه و تحلیل و نقد و بررسی‌های دقیق در هر باب لازم و ضروری است که «اجتهاد» در واقع پاسخ به این نیاز ضروری و مهم است.

۵. در باب انسان نیز همین دو گونه معارف وجود دارد، یعنی معارفی که روشن و آشکار است مثل خلافت انسان، کرامت انسان، اهمیت اخلاق و سیر و سلوک و تقوی در انسان و معارفی که نیاز به اجتهاد و تجزیه و تحلیل دارد.

۶. مطالب مطرح شده در علوم جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، سیاست، حقوق، تعلیم و تربیت و احکام نیز دو گونه است، مطالب روشن و سهل‌الوصول و مطالب پیچیده و نیازمند به تحقیق و تجربه و بررسی.

۷. علوم و معارف حاصل از علوم انسانی روز دارای موارد درست و مفید و نادرست و غیرمفید و یا حتی مضر است و به دلیل روش تحقیق در آن، همه ظنی است و درست و غلط آن به‌طور تجربی و آماری و ظنی قابل دسته‌بندی است و مفید و مضر بودن آن نیز در عمل خارجی تا اندازه‌ای روشن می‌گردد ولی در مجموع علوم سودمند و مفیدی است اگر با مبانی صحیح دنبال شود.

۸. به دلیل مبتنی بودن علوم انسانی موجود بر بعضی از مبانی باطل (اعم از مبانی الحادی، دارای نسبیّت معرفت‌شناختی، نسبیّت اخلاقی، پوزیتیویستی و نفی امور معنوی و روحی و مجردات و امثال آن) با آنچه مطلوب فلسفه اسلامی و حکمت الهی است از یک طرف و با متون دینی از طرف دیگر در مواردی در تضاد یا در تغایر است گرچه موارد اتفاق و یا قابل استفاده نیز در آنها کم نیست.

۹. اکتفا کردن به آنچه در علوم انسانی موجود، مطرح شده است ما را از رسالت اصلی خود که دسترسی به معارف سعادت‌بخش و حقیقی و درست دینی است دور و از معارف حیات‌بخش محروم می‌کند و کنار نهادن مطلق آنها نیز ما را از دستاوردهای مفید بشری محروم می‌سازد. پس باید چاره‌ای اندیشید که:

اولاً: به معارف بلند و عمیق و سعادت‌بخش اسلام در این زمینه رسید؛

ثانیاً: معارف موجود علوم انسانی را ارزیابی کرد و مورد نقد و بررسی قرار داد؛

ثالثاً: از دستاوردهای مفید و سودمند آنها محروم نشده و آنها را در خدمت معارف دینی قرار داد.

۱۰. تنها راه رسیدن به معارف غیرآشکار و روشن دین و قابل اعتماد، اجتهاد است، یعنی به‌کارگیری علوم فراوان با ممارست و تمرین لازم برای فهم صحیح و درست (در اکثر موارد، زیرا احتمال خطا وجود دارد) معارف دینی. زیرا غیر اجتهاد، یا تقلید است یا تفسیر به رأی و یا احتیاط؛ تقلید به اجتهاد باز می‌گردد، احتیاط در موارد محدود آن هم در احکام نه در عقاید و اخلاق و معارف الهی جای دارد و تفسیر به رأی نیز باطل است.

با توجه به مقدمات مذکور تنها راه رسیدن به علوم انسانی اسلامی، پیمودن راه صحیح رسیدن به معارف دینی یعنی اجتهاد است و نسبت دادن امری به دین در امور غیر بدیهی و روشن دینی بدون اجتهاد محال است جز این که به تفسیرهای باطل و غلط بیانجامد.

نکته مهم در این باب این است که قرآن و سنت معمولاً اصول و قواعد کلی را بیان می‌کنند و تفریع فروع و شناخت موضوعات و شرایط و اقتضانات زمان و مکان به‌دست مجتهد و عالم به دین و زمان است و فروع و تفصیل فراوان در علوم انسانی می‌تواند ما را با دست پر از سؤال و موضوع و

مسأله وارد منابع دین کند تا این امور را در قرآن و سنت و دیدگاه عقل مورد بررسی قرار دهیم و آنچه را که از منابع دینی در این امور قابل فهم و برداشت است بدست آوریم.

پس اجتهاد در تحصیل علوم انسانی اسلامی یعنی با توجه به مبانی بدیهی و روشن عقلی و دینی و عقاید و جهان‌بینی اسلامی و در چارچوب معین فکری و الهی به سراغ کتاب و سنت رفتن که طی سیر مراحل است:

۱. نخست با مرور در کل قرآن و با توجه به سؤال‌هایی در هر باب (مثل روان‌شناسی) همه آیاتی که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم (ضمنی و التزامی) مرتبط با آن مسایل بوده استخراج و سپس دسته‌بندی شده و با استفاده از لغت و ادبیات و فصاحت و بلاغت و قواعد تفسیری و اصول و تفسیر قرآن به قرآن و استفاده از تفاسیر به‌ویژه المیزان مطالب به‌دست آید.

۲. سپس تمام روایات مرتبط دسته‌بندی شده و ضمن بررسی اسناد آنها با قواعد فهم حدیث و قواعد اصولی، مطالب مرتبط استخراج و فهم گردد.

۳. آنگاه مطالب روایات به قرآن کریم و مباحث مستخرج عرضه شده و جمع‌بندی نهایی صورت گیرد.

۴. آنچه در علم‌النفس فلسفی بدست آمد نیز مورد بررسی قرار گیرد و موارد قطعی و یقینی حاصل از فلسفه الهی و اسلامی در خدمت فهم کتاب و سنت واقع شود.

۵. در پایان به فرآورده‌های علم روان‌شناسی تجربی مراجعه و موارد نسبتاً قطعی و مورد اتفاق آن بر کتاب و سنت عرضه شود و موارد موافق و حتی غیرمخالف، مورد استفاده و حتی مورد قبول نسبی قرار گیرد.

۶. دقت و تیزبینی لازمی باید صورت گیرد تا به جای عرضه یافته‌ها بر قرآن و سنت و اصلاح و تکمیل فرآورده‌های علوم، مطالبی بر کتاب و سنت تحمیل نشود. چون تا شخص، مجتهد به معنای مصطلح نباشد احتمال خطا و انحراف وجود دارد. تنها با این فرایند و شرایط است که:

اولاً: علم انسانی اسلامی حاصل می‌شود، یعنی به عنوان مثال می‌توان از روان‌شناسی اسلامی بالمعنی‌الاصح نام برد. البته این‌که حاصل این کار چیست و آیا همان روان‌شناسی تجربی را تأیید خواهد کرد و یا اصول و قواعد کلی ارائه خواهد داد که چه بسا در موارد زیادی از فرآورده‌های روان‌شناسی تجربی قابل اندراج در آن باشد و یا اساساً روان‌شناسی خاصی و

حتی مغایر با آن چه موجود است به دست خواهد آمد؟ نیاز به کار و تلاش فراوان و گذشت زمان دارد ولی هر چه باشد و حتی اگر در مراحل نخست نواقصی نیز داشته باشد، مفید و ضروری است به خصوص با توجه به:

۱. تجربی بودن علوم انسانی و ظنی بودن داده‌های آنها؛

۲. مبانی باطل و الحادی و غیر الهی در موارد فراوان؛

۳. جامعیت اسلام در همه ابعاد و شئون انسانی.

ثانیاً: راه منحصر در این روش است زیرا جز این طریق، دو طریق دیگر متصور است که هیچ‌کدام نتیجه درست نمی‌دهد؛ یکی این که به طور سطحی و غیر اجتهادی این کار صورت گیرد و دیگری آن که بدون مراجعه به متون و منابع دینی واقع شود.

ممکن است گفته شود اجتهاد رایج، جهت فهم و استنباط احکام شرعی است و اصول و قواعد لازم فقط این بخش را تأمین می‌کند و اگر بخواهیم در باب علوم انسانی اجتهاد کنیم باید در اصول فقه، اصول و قواعد تفسیری و حدیثی خود تجدید نظر کنیم و علم لازم در این اجتهاد نیز با علوم لازم در اجتهاد رایج متفاوت خواهد بود. اما پاسخ این‌که:

اولاً: بر فرض قبول صددرصد این اشکال، ضرورت دارد همه مبانی و مواد و ابزار و شیوه‌ها و قواعد لازم جهت این کار بزرگ و اساسی فراهم شود و ندانستن یا نبودن و یا سختی کار هیچ‌گاه نافی ضرورت و نفی اهمیت آن نیست.

ثانیاً: اصول فقه کنونی گرچه برای احکام و در روند استنباط احکام پدید آمده است ولی بسیاری از اصول و قواعد آن عام و در همه بخش‌های دین (عقاید، اخلاق، معارف) قابل استفاده است، از جمله آنها:

۱. مباحث الفاظ اصول، اختصاص به احکام ندارد چون بحث اوامر و نواهی، مطلق و مقید،

عام و خاص، مجمل و مبین و مفاهیم در بخش‌های دیگر نیز قابل استفاده است، به عنوان مثال تخصیص قواعد عام به موارد خاص در قواعد و اصول معارفی و اخلاقی نیز قابل اعمال است.

۲. مباحث حجج و امارات، حجیت ظواهر و اخبار و امثال آن در همه معارف دینی مورد

نیاز است حتی کسانی که خبر واحد را در عقاید حجت نمی‌دانند اما با قرائن و شواهد و اخبار متواتر آن را می‌پذیرند و نیز افرادی که خبر واحد را در معارف حجت می‌دانند.

۳. اعم بودن مباحث عقلی و مستقلات عقلی و غیر مستقلات که نیازی به توضیح ندارد.
۴. اصول عملیه از مواردی است که در معارف قابل استفاده نیست.
۵. می‌توان موارد مورد نیاز و غیر موجود در «اصول فقه» را بدانها افزود. در واقع هیچ استبعادی ندارد که در اثنای کار روشن شود که «اصول فقه» موجود، نیاز به تکمیل و اصلاح دارد و نحوه نیاز و قواعد لازم نیز در طی مسیر روشن تر گردد.

نتیجه

نیاز اساسی به تدوین علوم انسانی اسلامی اقتضا دارد که به مقوله اجتهاد توجه شود. علوم انسانی اسلامی مطلوب، حاصل تدقیق و فهم درست نصوص معتبر اسلامی است و این امر همان اجتهاد مصطلح می‌باشد. در ضمن استفاده فعال، و نه منفعل، از آموزه‌های علوم انسانی متداول، اقتضای روش منطقی و امری پسندیده است؛ در این بهره‌مندی و چگونگی آن نیز اجتهاد ایفای نقش می‌کند و سخنان اندیشمندان این علوم نیز در فرآیند اجتهاد مورد توجه قرار می‌گیرد. چنین به نظر می‌رسد که اصالت دادن به اجتهاد و ارج نهادن به آموزه‌های معتبر علوم انسانی متداول که خود مرضی عقل است به تحول در علوم انسانی و سرانجام به تدوین علوم انسانی اسلامی منتهی خواهد شد.

فهرست منابع

- آخوند خراسانی، کفایة الاصول، قم: آل البیت، بی‌تا.
- بستان، حسین و همکاران، گامی به سوی علم دینی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.
- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، درآمدی بر حقوق اسلامی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۴.
- گیلیس، دانالد، فلسفه علم در قرن بیستم، ترجمه حسن میانداری، تهران: سمت، ۱۳۸۱.
- فروند، ژولین، آراء و نظریه‌ها در علوم انسانی، ترجمه علی‌محمد کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
- مشکینی، علی، اصطلاحات الاصول، چاپ هشتم، قم: دفتر نشر الهادی، ۱۴۲۳.
- مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.
- موسوی خمینی، روح‌الله، تهذیب الاصول، تقریر درس خارج اصول توسط استاد سبحانی، ج ۱، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی‌تا.